

بسم الله الرحمن الرحيم

جدایی بی دینی و بی دینان از سیاست و حکومت در کشورها و جوامع اسلامی

دو اصل بدیهی و حتی طبیعی، که شاید همه بشریت در حقانیت و اصالت و ضرورت آنها اتفاق نظر داشته باشد، یکی شناخت و فهم چیزی (اعم از فکر، اشیاء، انسانها، جوامع و...) از طریق خود آن چیز است، که موجب کشف واقعیت و حقیقت آن میشود و راه درکش هموار میگردد، و دیگری حاکمیت خود بر خود است، که اراده و استقلال و خودمختاری در پی میآورد. بعبارت دیگر، این دو اصل عبارتند از:

۱- شناخت و فهم چیزی از طریق مراجعه و تحقیق روی خود آن چیز. مثلاً اگر بخواهیم فکری، یا انسانی، یا جامعه ای، یا حیوانی، یا جمادی را بشناسیم باید به خود آنها مراجعه کنیم، تا شناخت و فهمشان میسر شود، که این میشود شناخت چیزی بوسیله خودش و از طریق خودش. عکس این روش عجیب و دیوانگی مینماید، یعنی بخواهیم از طریق شناخت انسانها مثلاً به فهم سنگ نائل شویم!!، یا از طریق شناخت مکاتب مادی به شناخت مکاتب توحیدی دست پیدا کنیم!!، یا بخواهیم از زبان اسلام ستیزان و شبکه‌های استعماری و امپریالیستی به شناخت اسلام و صحنه‌های دینداری دست یابیم!!، و یا از راه شناخت گله‌های حیوانی به درک جامعه بشری نائل گردیم!! و

۲- مفهوم حاکمیت خود بر خود هم چنین است: یک انسان، یک خانواده، یک گروه، یک جامعه و با خود و سرزمین خود و اموال خود و فرهنگ و عقاید خود بتواند رابطه متقابل و معنی داری داشته باشد و امکان خدمت به رشد و تکامل متقابل در میان آنها بوجود آید، و برای تحقق این هدف، اراده، استقلال، و توانایی لازمه وجود داشته باشد. و مشخصاً رابطه یک جامعه با فرهنگ و عقاید خودش بر مبنای این دو اصل پایه ای چنین میشود: یک فرهنگ و عقیده باید

حاکم بر پیروان و جامعه خودش باشد ، و نیز یک جامعه باید فرهنگ و عقیده خود را به نحوی که خودش آن را می فهمد و به نحوی که مایه نجات و رشد آن جامعه میشود اجراء نماید .

حال بیاییم روی اسلام و مسلمین : اسلام چیست؟ چه اصول و فروعی دارد؟ وظایف و حقوق پیروانش چیست؟ و.... ، چگونه میتوانیم به جواب این مسائل دست پیدا کنیم و آنها را بفهمیم؟ آیا راه بدیهی و طبیعی جواب آنها و فهم آنها و کسب شناخت در رابطه با آنها ، مراجعه به قرآن و سنت مسلم پیامبر اسلام و تاریخ اسلام و مسلمین نیست؟ آنگاه ، چه فکر و مکتب و عقیده ای باید بر مسلمین و جامعه اسلامی حاکمیت داشته باشد؟ ، آیا حاکمیت فکر و فرهنگ اسلامی بر مسلمین و جامعه اسلامی و سرزمینهایی که مسلمین در آن زندگی میکنند ، یک اصل بدیهی و طبیعی نیست؟ ، آیا اگر فرهنگ و عقیده ای بر افراد و جامعه ای غیر از پیروان خود حاکمیت پیدا کند و آنها و ادار به اعمال و اجرای قوانین آن فرهنگ و عقیده شوند ، کاری تحمیلی و ضد بشری و مخالف خواست آن فرد و اجتماع صورت نگرفته و آن فرهنگ و عقیده برای آنها بیگانه و غریبه نیست؟ همچنین آیا حکومت افراد و دستجاتی بر فرهنگ و عقیده ای که آنرا قبول ندارند و بجای اجراء و شکوفاسازی و توسعه آن ، بر نابودی و منزوی سازی و اضمحلال آن تلاش میکنند و اصلاً فرهنگ و عقیده دیگری را که مخالف آن میباشد ترویج و اجراء و پرورده میکنند ، کاری تحمیلی و ضد طبیعت آن فرهنگ و عقیده نیست؟ به عبارت روشنتر ، چرا یک گروه اسلامی و یا یک رهبر مسلمان باید بر غیر مسلمین و کسانی که فرهنگ و عقیده اسلام را قبول ندارند ، حکومت نماید؟ یا چرا یک فرهنگ و عقیده غیر اسلامی باید بر مسلمین و جامعه اسلامی حکومت کند؟ همچنین چرا باید کفار ، منافقین ، مشرکین ، جهال ، فاسقین و دیگر اسلام ستیزان باید بر مسلمین حکومت نمایند ، اما نباید مسلمین بر جامعه اسلامی حکومت کنند؟! ، آیا مسلمین نباید بر مسلمین حاکمیت داشته باشند؟! (حاکمیت بر خود) . چرا قرآن و سنن محمدی نباید قوانین یک جامعه اسلامی

و حاکم بر آن باشند؟!، وقتی که اعتراف به وجود قوانین اسلامی، اجتناب ناپذیر میشود، آیا میتوان آنها را از مسلمین و زندگی مسلمین جدا ساخت و مدعی شد که اسلام نباید بر مسلمین حاکم باشد و به زور دین اسلام و قوانین اسلامی و آیات قرآنی را از صحنه حذف کرد؟! آیا شناخت از قرآن باید بنابر مراجعه به دشمنان تاریخی اسلام حاصل شود یا بنابر مراجعه به قرآن و سنت پیامبر و تاریخ اسلام و مسلمین؟ و از همه بدتر اینکه چرا پیروان یک فکر و عقیده نباید به فکر و عقیده خود آگاهی داشته باشند و ناچاراً آن را از طریق دشمنانشان بشناسند؟ دشمنانی که هدف خیری برای آن فرهنگ و عقیده و پیروانش در سر ندارند. بلکه کسی میتواند بگوید که باید اسلام از بین برود و باید مسلمین را از دست اسلام بیرون آورد و آنها را باید از دینشان برگرداند، کما اینکه در این رابطه هم بسیار تلاش کرده اند، اما اینکه کسی بگوید نباید اسلام بر جوامع اسلامی حاکم باشد و شعار جدایی دین اسلام از سیاست و حکومت و اجتماع را سر دهد و بخواهد فرهنگ و عقیده مادی بر مسلمین تسلط و حاکمیت پیدا کند، عجیب می نماید، و تنها زور استبداد و سلاحهای مخرب، همراه با جهل و بی خبری عمیق مسلمین، میتواند چنین چیزی را میسر گرداند، همانطور که حالا مسلمین و جوامع اسلامی دارای این وضعیت هستند و با زور استبداد و استعمار و امپریالیسم، اسلام و مسلمین و جوامع اسلامی را از یکدیگر جدا کرده اند و نظامهای استبدادی و دست نشانده استعماری و امپریالیستی را که مروج مادیت غربی هستند و در پی نابودی اسلام هستند، بر کشورها و جوامع اسلامی تحمیل کرده اند. و منادیان شعار جدایی اسلام از صحنه سیاست و اجتماع، در پی نابودی اسلام و اضمحلال تدریجی آن هستند نه اینکه حماقت، آنها را بدین نتیجه رسانده باشد!!، و نه اینکه آنها فکر کنند که ماهیت دین اسلام و آیات قرآنی و سنت محمدی اقتضا میکند که اسلام باید از صحنه سیاست و حکومت و اجتماع حذف شود؟! این شعار استعمار و امپریالیسم و دشمنان اسلام و مسلمین است، و مسلمین باید دشمنان اساسی خود را از طریق این « شعار اسلام برانداز » شناسایی کنند.

اینکه میگویند دین اسلام از سیاست و حکومت جدا است چه کسی و چه چیزی چنین حکمی را صادر کرده و این حکم با تکیه بر چه چیزی استنتاج شده است؟ آیا برای چنین مسئله حساسی نباید به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم که آیا واقعاً اسلام و مسلمین باید از سیاست و حکومت جدا باشند یا نه؟ آیا این حکم با تکیه بر قرآن و سنت پیامبر و تاریخ اسلام و مسلمین صادر شده است؟! یا مصدر این حکم استعمار و امپریالیسم و عمال استبدادی آنها و دشمنان سلطه‌گر و غارتگر اسلام و مسلمین هستند و از طریق شبکه های مخرب سیاسی و جاسوسی خود و در میدان جنگ با مسلمین بدان رسیده اند؟!!!

قرآن میفرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّهُ اِلَى اللّٰهِ و الرّسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذالک خیر و احسن تأویلاً (۵۹: نساء): «ای مؤمنان، از الله و فرستاده او و صاحبان امری که از خودتان هستند اطاعت کنید. بعد از این اگر روی چیزی نزاع و اختلاف پیدا کردید، به مراجع خود که قرآن و رسول هستند رجوع کنید و بر اساس آنها نزاع و اختلافات خود را حل و فصل نمایید، اگر واقعاً به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اید. این بهترین راه برای شماست و دارای نتیجه و سرانجام بهتر است.»

حال اگر این آیه را عملی کردیم و برای مسئله دولت و حکومت و سیاست به قرآن مراجعه کردیم، باید این قضیه را دنبال کنیم که آیا دین و دینداران باید از سیاست و حکومت و دولت جدا باشند یا بی دینی و بی دینان باید از سیاست و حکومت و دولت جدا باشند و از سیادت و سروری جامعه اسلامی کنار زده شوند؟ چون جدایی و دوری و برکناری از سیاست و حکومت و دولت و یا حضور در آن و تسلط بر سیاست و حکومت و دولت، اصلی کلیدی است و ابداً نمیتوان از آن غافل شد. حیات و هست و نیست یک جامعه و در رأس آنها وطن و دین و اقتصاد و فرهنگ جامعه و میزان پیشرفت و ترقی آن اجتماع، در گرو ماهیت سیاست و حکومت و دولت و سرنوشت آنهاست و هیچ کس و ملتی نمیتواند آنرا نادیده بگیرد. همین است که دخالت در آنها همیشه خطرناک بوده و سلطه‌گران مردمان را از دخالت

در آنها ترسانده‌اند . بگذریم از اینکه دوری کردن از آنها و رهاسازیشان و سپردن سرنوشتِ ملت و ملک و دین به مستبدین و سلطه‌گران و خیانتکاران همیشه از دخالت در این میدانها و فعال شدن در کار سیاست و حکومت و مملکت داری خطرناکتر بوده است . و اصلاً بشریت قربانی عدم دخالت جدی و همگانی در این میدان سرنوشت‌ساز است .

اگر بخواهیم به صراحت و با اصطلاحات قرآنی در رابطه با جدایی و عدم جدایی اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت و دولت صحبت کنیم باید بگوییم : آیا سرنوشت، هست و نیست، ملک و مال، سرزمینهای مسلمین، و دین اسلام باید در دست مسلمین باشند یا باید در دست دشمنان و کفار و مشرکین و منافقین قرار گیرند؟! آیا اسلام و مسلمین باید در اختیار خود باشند یا در اختیار کفار و مشرکین و منافقین؟ آیا اسلام باید بر جامعه اسلامی حاکم باشد یا کفر و بی‌دینی؟ آیا باید مؤمنین و مسلمین بر جامعه اسلامی حاکم باشند یا باید حکام بی‌دین و مشرک و منافق بر اسلام و مسلمین حاکمیت داشته باشند؟ آیا باید افکار و عقاید و مکاتب ضد اسلامی و مادی بر جامعه اسلامی حاکمیت داشته باشند؟ (که این همان جدایی دین از سیاست و حکومت و دولت است) یا اینکه باید فکر و عقیده اسلامی در جامعه اسلامی حاکمیت داشته باشد و بوسیله حاکمان منتخب مردم و امین و مسلمان اجراء شود؟ (که این همان حضور و دخالت دین و دینداران در سیاست و حکومت و دولت میباشد) . آیا اسلام از سیاست و حکومت جداست یا دشمنان اسلام و مسلمین میخواهند اسلام را از صحنه داری و رهبری مسلمین جدا کنند و آن را خانه نشین سازند؟ قضیه از چه قرار است؟ برای جواب به قرآن مراجعه میکنیم ، تا ماهیت دین اسلام را در این رابطه درک نماییم :

قرآن کریم که همه مسلمین آن را قبول دارند و آن را وحی الله بر محمد مصطفی میدانند و هرکسی آن را قبول نداشته باشد از دایره دین اسلام خارج میشود ، در رابطه با حکومت و قانون حاکم بر مسلمین و جوامع اسلامی چنین میگوید :
إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ أَمْرَ الْإِسْلَامِ الْعَدْلَ وَالْإِيمَانَ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (۴۰:یوسف) : « غیر از حکم

و قانون الله هیچ حکم و قانونی لایق پذیرش و قابل قبول نیست . مقرر شده که غیر از الله و احکام و قوانین او ، چیزی مورد اطاعت و پرستش قرار نگیرد . «
إنا انزلنا اليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما اراک الله (۱۰۵ : نساء) : « ما بحق و درستی بسوی تو کتاب (قرآن) نازل کردیم ، تا بین مردم حکومت کند و اجراء گردد ، بنحوی که مورد رضایت الله باشد » .
و مَنْ يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يُقبَل مِنْهُ و هو في الآخرة من الخاسرين (۸۵ : آل عمران) : « هر کسی دینی غیر از اسلام را پیگیری و دنبال کند و از آن تبعیت نماید از او پذیرفته نیست ، و چنین کسی در آخرت از ورشکستگان و زیانکاران خواهد بود » .

أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون (۵۰ مائده) : « آیا بعد از این (بعد ما انزل الله) حکم و احکام و قوانین جاهلیت (غیر توحیدی) را پیگیری و دنبال میکنید؟ چه حکم و قانونی از حکم و قانون الله بهتر است برای قوم و جامعه ای که اهل یقین (ایمان) هستند؟! » .

الم تر الى الذين يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك و ما انزل من قبلك يُريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت و قد امروا ان يكفروا به و يريد الشيطان ان يضلهم ضلالا بعيدا . و اذا قيل لهم تعالوا الى ما انزل الله و الى الرسول رأيت المنافقين يصدون عنك صدودا (۶۰ و ۶۱ : نساء) : « آیا نمی بینی کسانی را که گمان میکنند که به قرآن و کتب الهی قبلی ایمان آورده اند ، اما میخواهند طاغوت (محاکم و مصادر غیر توحیدی) را مرجع قرار دهند و به آن رجوع کنند؟! ، در حالی که به آنها امر شده بود که به طاغوت (مصادر و محاکم غیر توحیدی) کافر شوند و آن را انکار کنند . اینست که شیطان میخواهد آنها را در گمراهی عمیقی فرو برد . و زمانی که به آنها گفته شود بیاید بسوی ما انزل الله (قرآن) و بسوی رسول الله و مرجعیت آنها ، می بینی که منافقین (مدعیان دروغین) ، در میدان عمل ، امتناع میکنند و از اطاعت سرباز میزنند و صد و مانع مرجعیت و حاکمیت الله و رسول می شوند » .

و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۴۴ : مائده) : « و کسانی که بر اساسِ بَما انزل الله (آیات قرآن) حکم و حکومت و فرمانروایی نمی‌کنند ، پس آنها کافر هستند » .

و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۴۵ : مائده) : « و کسانی که بر اساسِ بَما انزل الله (آیات قرآن) حکم و حکومت و فرمانروایی نمی‌کنند ، پس آنها ظالم هستند » .

و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۴۷ : مائده) : « و کسانی که بر اساسِ بَما انزل الله (آیات قرآن) حکم و حکومت و فرمانروایی نمی‌کنند ، پس آنها فاسق هستند » .

این آیات و صدها آیات دیگر از این نوع که مختص قانون و حکم و حکومت هستند بیانگر توحید الوهیت میباشند و قانون و حکم و حکومت را منحصر به الله و قوانین تشریحی و تکوینی او میسازند و از ما و رای آن سلب مشروعیت میکنند . و اصلاً توحید یعنی اینکه فقط الله قانونگذار است و غیر از قانون او باطل است و قانون و حکمی غیر از قانون و حکم الله شرک و بت پرستی است و حاکمی که قانون الله را اجراء نمی‌کند طاغوت است . طاغوت کسی است که خدای مردم شده و بشریت را به قانون غیر الهی امر میکند . و انحصار حکم و امر و قانون در الله و قوانین تشریحی و تکوینی او همان توحید الوهیت است . و انحصار خلق و خلقت در الله همان توحید ربوبیت و آفرینش است . بنابر این ، و بر اساس آیات مذکور ، بدون اینکه شرح و بحثی لازم داشته باشد ، مشخص میشود که اسلام و قوانین اسلامی و آیات قرآنی ، نه تنها از سیاست و حکومت و دولت جدا نیست ، بلکه فلسفه وجود و نزول آنها برای سیاست و دولت و حاکمیت توحید بوده است ، و از نظر قرآن و قوانین اسلامی ، این کفر و بی‌دینی و الحاد است که باید از سیاست و حکومت و دولت و از دخالت در سرنوشت بشریت و از حاکمیت طرد و جدا و کنار زده شود ، و تاریخ اسلام و مسلمین ، بویژه دوره پیامبر و خلافت راشدین هم بیانگر همین واقعیت انکار ناپذیر و روشن است .

اسلام برای حاکمیت آمده نه برای اینکه مسلمین تحت سلطه کفار و مشرکین و منافقین باشند. اصلاً فلسفه اسلامی آزادی بشریت مسلم از چنگال سلطه گران و بندگی بندگان است. اصلاً در زیر سلطگی، اسلامی وجود ندارد، توحیدی وجود ندارد. اسلام یعنی در حیطه قانون الله زیستن و از سلطه غیر او بیرون بودن. تحت سلطه غیر از الله زیستن شرک است و هیچ مسلمانی که پیام توحید به او رسیده باشد آن را تحمل نمی کند. زمانی اسلام و اسلامی وجود دارد که بشریت برادر یکدیگر باشد و کسی تحت سلطه کسی نباشد و تنها یک خدا و یک قانون حاکم باشد و آنهم الله رب العالمین و قانون جاودان او قرآن است، که در سایه اجتهاد در زمان و مکان تطبیق میشود و آن فهمی از قرآن حاکمیت می یابد که مورد تأیید اکثریت مسلمین قرار گیرد.

مسلمین نه تنها نباید تحت سلطه کفار و مشرکین و منافقین باشند و بدان رضایت بدهند، بلکه باید برای زوال کفر و شرک و نفاق مبارزه و تلاش کنند، و در صورت زورگویی آنها، مسلمین دست به جهاد بزنند. این چه اسلامی است که کفار و مشرکین و منافقین به مسلمین تعلیم بدهند؟ این چه مسلمانی است که تحت سلطه کفار و مشرکین و منافقین است؟ تحت سلطه دشمنان اسلام و مسلمین چه کاری میسر میشود؟ الحق کسی که تن به تحت سلطگی آنها بدهد، به تأکید الله و قانون او و انسایت خود را رها کرده و تن به بردگی و شرک داده است.

این مسئله که چه اسلامی و چه برداشتی از اسلام باید حاکمیت داشته باشد، چیز دیگری است، و این مهم تنها از طریق آزادی و مردمسالاری و کثرت گرایی قابل حل است، و این مردم هستند که تصمیم می گیرند که چه گرایشی بر آنها حاکمیت داشته باشد. هیچ روش و برداشتی را نمی توان بر مردم تحمیل کرد. و اگر چنین چیزی پیش آمد، این همان استبداد و نظام استبدادی است، که مایه سرکوب و متلاشی کردن دین و اجتماع و مملکت است و بالاخره سر از جنایت و خیانت و وابستگی و شرک و کفر در می آورد و به حاکمیت طاغوت‌های مطلقه و سلطه انسان بر انسان منتهی میشود.

بله استعمار و امپریالیسم که نماینده کفار و مشرکین و منافقین غاصب و اشغالگر هستند برای مسلمین تعیین میکنند که چه باید بکنند!!، این آنها هستند که به مسلمین میگویند که در خانه های خود بنشینید و ما هم بر شما حکومت میکنیم! چون دین از سیاست جداست؟!، بله آنها خوب میدانسته اند که در مقابل جوامع فلک زده ای قرار دارند که چیزی را نمیفهمند و یا حد اقل توان مقابله با استعمار و امپریالیسم را ندارند. و گر نه چه مسلمانی نمی داند که پیامبر و صحابه رسول اهل حکومت و جهاد و مقابله با کفار و مشرکین و منافقین بوده اند؟ چه مسلمانی نمی داند که حکومت و جهاد و مقابله با کفر و بی دینی جزو مسلمات قرآنی و از ارکان سنت محمدی است؟ آیا کسی میتواند بگوید من مسلمان هستم ولی میدانم که جهادگری محمد و صحابه اش را نشنیده ام؟ اصلاً جهاد برای چیست اگر برای بیرون آمدن از سلطه کفار و مشرکین و منافقین نباشد؟!، اگر مسلمین در مقابله با استعمارگران و امپریالیستهای کافر و بی دین و نظامهای استبدادی که اسلام و مسلمین را تحت سلطه برده آفرین خود در آورده اند، جهاد نکنند، پس جهاد برای چیست و برای چه چیزی مقرر شده است؟

استعمار و امپریالیسم و نظامهای استبدادی دست نشانده و جریانات و احزاب استعماری، شعار جداسازی اسلام و مسلمین را برای خانه نشین کردن آنها علم کرده اند، و همین است که حالا در اکثر کشورهای اسلامی، تشکیل احزاب و سازمانهای اسلامی ممنوع شده است. در همان حال تشکیل احزاب و سازمانهای اسلام ستیز، بی دین، کافر، مشرک، و منافق نه تنها مانعی ندارد، بلکه تقویت هم میشوند؟!، البته کار از تقویت نیز گذشته و به احزاب حاکم تبدیل گشته اند و تنها موجودیت آنهاست که تحمل میشود!!، اینهم شد دینداری و اسلامیت؟!، این ننگ و بردگی و خفت و رذالت است نه دینداری و نه اسلامیت.

این وضع قطعاً دوام نخواهد داشت، و با بیداری مسلمین، این وضع رو به زوال و نابودی خواهد نهاد، همانگونه که حالا شاهد این تغییر هستیم. دوران انقلابیگری و صحنه داری مسلمین آغاز شده، و نه تنها به خواست استعمار و امپریالیسم، اسلام

و مسلمین از سیاست و حکومت و دولت جدا نخواهند شد، بلکه اسلام و مسلمین در مرکز سیاست و حکومت و دولت قرار خواهند گرفت و سرنوشت دین و جوامع و کشورهای خود را در دست خواهند گرفت و آنها را از چنگال استعمار و امپریالیسم و استبداد آزاد خواهند ساخت و مسلمین در عزت و استقلال و آسایش خواهند زیست و شعار استعماری و امپریالیستی و استبدادی و ضد اسلامی « جدایی دین از سیاست و حکومت = جداسازی اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت و دولت » که برای خانه نشین کردن مسلمین و حذف اسلام از صحنه سیاست و اجتماع علم شده است، به گور سپرده خواهد شد و حاکمیت دین الله برقرار خواهد گشت ، و الحق دین الله و اُمت مَوْحِدِ اسلامی شایسته پیروزی است .

در رابطه با ماهیت بی دینی و بی دینان نیاز به صحبت بیشتری است ، تا خواننده مطلب را بهتر دریابد: قبل از هر چیز باید دانست که دین یعنی راه ، روش ، مسلک . اما در این نوشتار دین یعنی دین اسلام و بی دینی یعنی غیر اسلامی ، دیندار یعنی مسلمان و بی دین یعنی غیر مسلمان . و مقصد و منظور اسلام ستیزان و استعمار و امپریالیسم و نظامهای استبدادی نیز اسلام و مسلمین هستند . چون دین دیگری وجود ندارد که جدایی و عدم جدایی آن از سیاست و حکومت مطرح باشد ، و پیروان دینی غیر از مسلمین وجود ندارند که خواهان حاکمیت قوانین دین خود باشند ، و اصلاً بجز اسلام دینی نداریم که لایق صحنه داری و حضور در اجتماع را داشته باشد . اینست که در این عصر دین یعنی اسلام ، و جدایی دین از سیاست و اجتماع و حکومت یعنی جداسازی و منزوی و خانه نشین کردن اسلام و مسلمین . و امروزه بی دینی یعنی بی اصولی ، بی دینی یعنی مادیت و خودپرستی ، بی دینی یعنی قساوت و درندگی ، بی دینی یعنی ماکیاولت و حيله گری ، بی دینی یعنی نفی انسانیت و اثبات حیوانیت ، بی دینی یعنی اینکه بشریت عبد سلطه گران و مستبدین و استعمارگران و امپریالیستها و غارتگران و ارباب متفرقه باشد و بردگی آنها را تحمل کند . پس این بی دینی است که باید از سیاست و حکومت و دولت جدا و طرد شود و مانند مرضی مصیبت زا و فاسد کننده روح و روابط بشریت

محو و زائل گردد، نه دین و نه اصول زندگی بشری و نه توحید و نه اخلاق و نه ارزشهای انسانی و خدایی و نه معنویتی که بشر بوسیله آن بشر است. و عقل، قوانین تشریحی، و قوانین تکوینی که خالق آنها الله رب العالمین است باید اساس دولت و حکومت و سیاست جامعه بشری قرار داده شوند و در سایه آنها سیاست و حکومت و دولت انسانی و خدایی و مردمی ایجاد گردد.

چرا باید بی‌دینان، منافقین، مشرکین، کمونیستها، کفار، یهودیها، هندوها، مسیحیین، مجوسیها و بر مسلمین حاکم باشند و نظام حکومتی مسلمین بر پایه قوانین غیر اسلامی و ضد اسلامی تشکیل شود؟ آیا مسلمین بنابر آزادی و آگاهی و انتخاب خود، چنین حکومت و حاکمانی را خواهند پذیرفت؟ بدیهی است و خیلی واضح است که هیچ مسلمانی و هیچ جامعه اسلامی به اختیار و انتخاب و آزادی خود، چنین چیزی را نخواهد پذیرفت. همین است که اگر حالا در هر کشور اسلامی انتخابات آزادانه صورت گیرد، تمامی نظامها و حکومتهای بی‌دین و خائن و عامل استعمار و امپریالیسم سقوط خواهند کرد، و حتی کشورهای اسلامی هم با توجه به اینکه بوسیله مرزهای استعماری از هم جدا و یا درهم ریخته شده‌اند، دچار تغییر و تحولات زیادی خواهند شد. بدین صورت باید تأکید کرد که در همه کشورهای و جوامع اسلامی، هر حکومتی که بر پایه بی‌دینی و نفی اسلامیت تشکیل شده باشد و هر حاکمی که بی‌دین و غیر اسلامی باشد، حتماً تحمیلی، استبدادی، و استعماری است و با تکیه بر قدرتهای خارجی و اسلام ستیز و زور سلاح آنها بوجود آمده و دوامش هم ناشی از استمرار مداخلات بشر ستیزانه و سلطه‌گرانه و غارتگرانه آنهاست، و این را همگان میدانند. خلاصه جامعه اسلامی، حکومت اسلامی و حاکمان اسلامی و قوانین اسلامی و مرزهای اسلامی میخواهد. چرا باید قوانین حاکم بر مسلمین، غیر اسلامی و ضد اسلامی باشد؟ در حالیکه قرآن میفرماید: وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵: آل عمران) : « هر کسی دینی غیر از اسلام را پیگیری و دنبال کند و از آن تبعیت نماید از او پذیرفته نیست، و چنین کسی در آخرت از ورشکستگان و

زیانکاران خواهد بود» .

اینکه جامعه ای دارای کشور انتخابی و حکومت انتخابی و حاکمان انتخابی و قوانین انتخابی باشد ، خیلی معقول و بدیهی و پذیرفته شدنی میباشد . و این اصل در رابطه با جوامع دیگر هم صدق میکند ، و هر جامعه ای باید کشور و حکومت و قانون و حاکمان آن ، متکی به خودشان و ناشی از خودشان باشد . و همانگونه که غیر از مسلمین و غیر از قوانین اسلامی حق حاکمیت بر مسلمین و جوامع اسلامی و کشورهای اسلامی را ندارد ، مسلمین هم حق حکومت و حاکمیت بر کشورها و جوامع غیر اسلامی را ندارند ، و آنها نیز باید اصول و قیّم خودشان بر خودشان حاکم باشد ، و آنها نیز باید حکومت و حاکمان و قوانینشان ، ناشی از آزادی و آگاهی و انتخاب خودشان باشد .

اصل و اساس و خیر و صلاح بشریت در آزادی و مردمسالاری و کثرت‌گرایی است و زمانی می‌توانیم به آینده بشریت امیدوار باشیم که همگان این اصل را قبول نموده و بدان ملتزم باشند . و در رابطه با بی‌دینی و دینداری هم باید هر کس و جامعه ای آزادی انتخاب داشته باشد و انتخاب شده اش را بر اساس فهمی که اکثریت جامعه بدان راضی میشوند بر خود حاکم نماید . و بر اساس قرار داد ، هر جامعه ای میتواند در مدت چند سالی که تعیین میکند ، در سایه انتخابات آزاد و با حضور جهات و گرایشات مختلف ، فهم اکثریت را اجراء نماید .

در یک جامعه اسلامی ، حاکمیت قوانین اسلامی و حکومتی که حاکمان آن از مسلمین صالح و لایق باشند ، یک ضرورت اساسی و از واجبات پایه ای است . زیرا تنها در سایه قوانین و حکومت و حاکمان اسلامی ، آموزش اسلامی ، تربیت اسلامی ، علوم اسلامی ، شخصیت اسلامی ، خانواده اسلامی ، هنر اسلامی ، اقتصاد اسلامی ، جامعه اسلامی ، عرف و فرهنگ اسلامی ، اخلاق اسلامی ، قضاوت و دادرسی اسلامی ، روابط زناشویی اسلامی ، اخوت اسلامی ، تعاون اسلامی ، حدود اسلامی ، حلال و حرام اسلامی ، لباس اسلامی ، اعیاد و ایام اسلامی ، تاریخ و تقویم اسلامی ، زبان و ادبیات و نامهای اسلامی ، تعطیلات اسلامی ، مساجد و

مراکز اسلامی ، زکات و اوقاف و خیرات اسلامی ، حج و رمضان و نماز اسلامی ، جهاد اسلامی و میتوانند وجود داشته باشند و رشد و ترقی کنند و جوابگوی نیازهای عصری و رشد یابندهٔ مسلمین شوند . و مردگی و یا از محتوا بیرون رفتن بسیاری از قوانین و تعالیم اسلامی ، ناشی از عدم وجود رهبری و حکومت و قوانین اسلامی است . و اصلاً بدون رهبری و اجتهاد مستمر و اجرای آیات و احکام در اجتماع ، اسلامی وجود نخواهد داشت ، و اگر هم نامی وجود داشته باشد ، جای تکیه نیست و در زیر انزوا و آلودگی به خرافات (همانطور که حالا اینگونه شده است) لیاقت یک مکتب زندهٔ توحیدی و پیشتاز و راهنما و مشکل گشا را نخواهد داشت ، و بجای گسترش در جوامع غیر اسلامی ، در جوامع اسلامی هم عقب خواهد نشست .

سازمان موحدین آزادیخواه ایران

۲۱ ذی القعدة ۱۴۲۲ - ۱۵ بهمن ۱۳۸۰